گفت‌وگوی «جوان» با سردار علی‌اکبر علیزاده نویسنده چند عنوان کتاب با محور موضوعی کردستان در دفاع مقدس

«درویش علی» قهرمانی درس نخوانده اما با بصیرت بود

علیرضا محمدی

سردار دکتر علی‌اکبر علیزاده از رزمندگان پیشکسوت حاضر در کردستان بود که از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۳ در این خطه حضور داشت و با ضدانقلاب و بعثی‌ها جنگیده بود. علیزاده پس از دفاع مقدس تصمیم گرفت خاطرات، دیده‌ها و شنیده‌های خود از جبهه‌ها را در قالب کتاب منتشر کند تا به گفته خودش، برای آیندگان به یادگار بماند. با او که برادرش محمد نیز از شهدای دفاع مقدس است ساعتی همکلام شدیم تا از دوران حضور در جبهه و کتاب‌هایی که در این خصوص نوشته است بیشتر بدانیم.

متولد چه سالی هستید آقای علیزاده؟ از چه زمانی وارد جریان انقلاب شدید؟

من متولد سال ۱۳۳۸ در دامغان هستم. سال ۱۳۵۶ در دانشگاه علوم پزشکی ایران در تهران پذیرفته شدم و به همراه بچه‌های انقلابی دانشگاه فعالیت می‌کردیم. ما یک خانواده مذهبی داشتیم و همین موضوع پیش‌زمینه ورودم به بحث انقلاب را فراهم آورد. نوجوانی‌ها همراه پدرم در فعالیت‌های مسجد قدس رضوی (دامغانی‌ها) شرکت می‌کردم و در جلسات سخنرانی علما و روحانیون حضور داشتم. دقیقاً کنکورم با گرماگرم مبارزات انقلابی مردم همراه شد. بعد هم که عرض کردم با ورود به دانشگاه به صورت جدی‌تری وارد مبارزات سیاسی شدم که تا پیروزی انقلاب ادامه داشت.

چطور شد حضور در دفاع مقدس را از جبهه کردستان شروع کردید؟

من آذر ۵۸ وارد سپاه شدم. آن زمان بحث کردستان داغ بود و به همین خاطر برای مقابله با ضدانقلاب به آنجا اعزام شدم. بعد که با شهید بروجردی آشنا شدم مزید بر علت شد تا همان جا ماندگار شوم. اوایل حضورم شهید بروجردی از من خواست در کسوت معلمی تدریس کنم. همزمان به عنوان مسئول جهاد سازندگی جوانرود فعالیت می‌کردم و دیدن محرومیت مردم انگیزه‌هایم را بیشتر می‌کرد. کردستان سرزمین مجاهدت‌های خاموش بود و هر کس که جذب محیط آنجا می‌شد، سخت می‌توانست از این جبهه دل بکند و به جای دیگری برود.

چند سال در کردستان ماندید؟ چه مسئولیت‌هایی داشتید و در کدام عملیات شرکت کردید؟

بنده ۱۵ سال یعنی تا سال ۷۳ در کردستان خدمت کردم. عملیات محدود در کردستان که زیاد بود اما اگر بخواهم از عملیات عمده بگویم، در آذر ۱۳۶۰ در عملیات مطلع‌الفجر در منطقه قصرشیرین شرکت کردم. بعد سال ۱۳۶۲ به دعوت شهید بروجردی مسئولیت فرهنگی سپاه کردستان را برعهده گرفتم که واقعاً تجربه خوبی بود. در کنار حضور در جبهه غرب و شمالغرب هروقت فرصتی پیش می‌آمد سعی می‌کردم در عملیات بزرگ جنوب هم شرکت کنم. مثلاً سال ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ شرکت کردم و دوباره به کردستان برگشتم. بهار سال ۱۳۶۵ فرماندهی تیپ مستقر در دیواندره را برعهده گرفتم و در اسفند ۱۳۶۶ در عملیات والفجر ۱۰ در منطقه حلبجه و عملیات نصر و فتح شهر ماووت عراق حضور داشتم. سال ۱۳۶۷ که سال پایانی جنگ بود فرماندهی تیپ سپاه در بانه را به عهده گرفتم و تیرماه همان سال در هجوم سراسری بعثی‌ها به همراه تیپ دیواندره در منطقه مرزی سورکوه مقابله دشمن ایستادیم. کمی بعد هم که آتش‌بس برقرار شد.

سردار علیزاده در خانه شهید بروجردی

به کتاب‌هایتان بپردازیم؛ چند کتاب نوشتید؟ همگی با موضوع کردستان هستند؟

بنده شش عنوان کتاب نوشته‌ام که غیر از یک جلد، باقی آنها مرتبط با موضوع دفاع مقدس در کردستان هستند. کتاب‌های «درویش علی»، «شهسوار»، «قدر یک لشکر»، «شبیه مسیح» و «دکل‌های سر به فلک کشیده» همگی با محوریت موضوعی کردستان و حضور رزمندگان در این خطه نوشته شده‌اند.

همه این پنج کتاب یک پسوندی با عنوان «قصه‌های سرزمین صفا و وفا دارند»؛ این عنوان از کجا انتخاب شده است؟

حضرت آقا جمله جالبی درخصوص کردستان دارند که فرمودند: «کردستان سرزمین صفا و وفاداری‌های بزرگ است.» همین جمله باعث شد تا نام این مجموع پنج جلدی را قصه‌های سرزمین صفا و وفا بگذارم. اصلاً حضور حضرت آقا در سفرشان به کردستان و فرمایش‌هایی که ایشان در آنجا داشتند انگیزه‌های نوشتن این کتاب‌ها را در بنده ایجاد کرد. ایشان در آن سفر فرموده بودند که جای وقایع و حماسه‌های رخ داده در کردستان در ادبیات دفاع مقدس خالی است و کمتر آثاری درخصوص دفاع مقدس در خط کردستانات دیده می‌شود. همین موضوع باعث شد تا برای نوشتن خاطرات و حوادث خطه مظلوم کردستان تلاش کنم.

محتوای کتاب‌ها بیشتر از خاطرات خودتان است؟

یک بخشی از آنها خاطرات و دیده‌های شخص من است. باقی را از دیگر رزمنده‌ها و حاضران در جبهه کردستان جویا شدم. همه این خاطرات که به صورت قصه‌هایی آورده شده است مستند هستند و برگرفته از قوه خیال نویسنده نیست.

درویش علی اولین کتاب از مجموعه کتاب‌های کردستان است. نام کتاب براساس یک شخص انتخاب شده است؟

بله؛ مرحوم درویش علی یکی از چهره‌های انقلابی کردستان بود که عشق به امام و انقلاب در وجود ایشان نهادینه شده بود. شاید سواد نداشت، ولی بصیرت بالایی داشت. اواخر جنگ ایشان همزمان دو فرزندش را به جبهه فرستاده بود. یکی از آنها که یک نوزاد هفت الی هشت روزه داشت در جبهه به شهادت رسید. برادرش در گردان ما حضور داشت. من به او گفتم برو و پدر و خانواده را از شهادت برادرت مطلع کن (این ماجرا را عیناً در کتاب درویش علی آورده‌ام). برادر شهید می‌رود و وقتی به روستایشان می‌رسد و با پدرش چشم در چشم می‌شود، نمی‌تواند خودش را نگه دارد و دودستی به سرش می‌زند و می‌گوید: «اسماعیل اسماعیل...» تمام کسانی که دور و بر او و پدرش بودند متوجه می‌شوند که اسماعیل به شهادت رسیده و گریه می‌کنند اما درویش علی محکم می‌پرسد: «خب اسماعیل چه شده؟» می‌گوید: «اسماعیل به شهادت رسیده است.» درویش می‌پرسد: «خب تو چرا اینجا آمده‌ای؟ نکند از جبهه فرار کرده‌ای؟» پسرش می‌گوید: «نه، حاج‌علیزاده به من مرخصی داده.» پدر از او مدرک می‌خواهد و چون خودش سواد نداشت، برگه مرخصی را دیگران برایش می‌خوانند و وقتی مطمئن می‌شود که پسرش از جبهه فرار نکرده، می‌گوید: «اگر تو از دشمن فرار کرده بودی، ننگ تو برای من از داغ شهادت اسماعیل بالاتر بود.»

> چیزی که الان الگوی ما در نبردهای جبهه سوریه و عراق و کلاً جبهه مقاومت اسلامی شد، همان نحوه رزم در کردستان بود. تشکیل بسیج مردمی در سوریه یا حشدالشعبی عراق و حزب‌الله لبنان همه اینها از برکت‌های نبرد در کردستان است

گویا نام کتاب «شهسوار» هم بر مبنای یکی از قهرمان‌های حاضر در کردستان انتخاب شده است؟

شهید جمیل شهسواری از فرماندهان اهل سنت بود که بنده افتخار دارم مدتی با ایشان همرزم بودیم. درواقع ایشان فرمانده یکی از گردان‌های ما در دیواندره بود. بنده فرماندهی تیپ دیواندره را برعهده داشتم و او هم فرمانده گردان حضرت رسول(ص) ما را برعهده داشت. بعدها من به منطقه دیگری اعزام شدم و ایشان همان جا ماند. با آمدن شهید کاظمی به کردستان، ایشان هم پی به توانایی‌های جمیل برد و فرماندهی یک گردان از نیروهایش را به او سپرد. جمیل مدت‌ها در کردستان خدمت کرد تا اینکه نوروز سال ۷۴ در یک عملیات برون‌مرزی شرکت کرد و موقع بازگشت به کمین ضدانقلاب افتاد و به شهادت رسید.

اگر می‌شود دیگر کتاب‌هایتان را هم توضیح بدهید.

«قدر یک لشکر» کتابی مشتمل بر ۲۷ روایت از مجاهدت‌ها و رشادت‌های رزمندگان اسلام و پیشمرگان کرد مسلمان است. کتاب «دکل‌های سر به فلک کشیده» خاطره اولین اعزام رزمندگان استان مرکزی و درحقیقت اولین حضور رزمی نیروهای این استان در پهنه ایران اسلامی است که برای مقابله با اشرار و ضدانقلاب به کردستان هجرت کردند. کتاب «شبیه مسیح» مجموعه‌ای کم‌نظیر از ۳۳ روایت داستانی بکر درباره سردار رشید اسلام شهید محمد بروجردی است. شهید بروجردی نه تنها فرمانده ما که آقا و مقتدای ما بود. کتاب شبیه مسیح را در گفت‌وگو با همرزمان نزدیکان ایشان به رشته تحریر درآوردم و همه مطالب آن مستند هستند.

شما ۱۵ سال در مناطق عملیاتی غرب کشور حضور داشتید، اگر بخواهید یکی از برکات رزم در این خطه محروم را نام ببرید، آن نکته چیست؟

چیزی که الان الگوی ما در نبردهای جبهه سوریه و عراق و کلاً جبهه مقاومت اسلامی شد، همان نحوه رزم در کردستان بود. تشکیل بسیج مردمی در سوریه یا حشدالشعبی عراق و حزب‌الله لبنان همه اینها از برکت‌های نبرد در کردستان است. آنجا بحث این بود که برای رسیدن به امنیت پایدار باید مردم بومی منطقه به صحنه بیایند. به قول شهید کاظمی ما باید مرز مردم با ضدانقلاب را جدا می‌کردیم و همین کار هم انجام گرفت که باعث جذب مردم منطقه شد. چنین الگویی باعث شد تا ۴۷۰۰ نفر از مردم کردستان در مسیر مبارزه با ضدانقلاب و دشمن متجاوز به شهادت برسند. رزمنده‌ها آن‌قدر از مردم منطقه جذب کردند که تیپ بیت‌المقدس کردستان تشکیل شد و حتی برای نبرد به جبهه جنوب هم اعزام می‌شد.

گویا یکی از برادرانتان به نام محمد علیزاده از شهدای دفاع مقدس هستند. خوب است یادی از این شهید بزرگوار داشته باشیم.

محمد متولد سال ۱۳۴۷ بود که ۲۱ بهمن ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسید. عاشق امام بود و اگر کسی حرف نامربوطی درخصوص حضرت امام می‌زد، رگ‌های گردن محمد از فرط غیرتی که به امام داشت بیرون می‌زد. یک بچه صاف و ساده بود که همیشه سعی می‌کرد سادگی را در طرز گفتار و رفتار و خصوصاً پوشش رعایت کند. پدرمان یک کارگر ساده بود و با توجه به خانواده پرجمعیتمان، وضع مالی خیلی خوبی نداشتیم. یادم است یک بار وقتی چشم بابا به وصله‌های شلوار محمد افتاد، گفت: «وضع ما خیلی خوب نیست، ولی نه آن‌قدر که نتوانم برایت یک شلوار بخرم.» محمد در جوابش گفت: «امام علی(ع) هم لباس‌هایش وصله داشت و من با همین شلوار راحت هستم.» درواقع نمی‌خواست کوچک‌ترین خرجی را به گردن خانواده بیندازد. کفش‌هایش را آن‌قدر می‌پوشید که وقتی می‌خواست آنها را عوض کند دیگر به درد سطل آشغال می‌خورد. وقتی محمد شهید شد من در سنندج بودم. در آخرین نامه‌اش از من خواسته بود نماز شب را یادش بدهم که گفتم تو خودت معلم ما هستی. همرزمانش تعریف می‌کردند در اثنای عملیات به یک کانال می‌رسند و قرار می‌شود یک پل یا چوبی را زیر گلوله‌باران روی کانال بگذارند تا نیروها از روی آن عبور کنند. فرمانده‌شان می‌گوید چه کسی داوطلب این کار می‌شود. محمد اولین نفر دستش را بلند می‌کند و به همراه تعداد دیگری جلو می‌روند که در همین مأموریت به شهادت می‌رسد.

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۸۴۴

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید ترور، حمیدرضا بیدهندی

حمیدرضا روز رأی‌گیری ریاست جمهوری به شهادت رسید

صغری خیل فرهنگ

کسی فکرش را هم نمی‌کرد که شهید حمیدرضا بیدهندی که مدت‌ها در جبهه حضور داشت در نهایت در تهران ترور شود و به شهادت برسد. حمیدرضا در دومین روز از مرداد ۱۳۶۰ در حالی که مأموریت حفاظت از صندوق رأی‌گیری فرودگاه مهرآباد را برعهده داشت، توسط منافقین ترور و خونش بر آرای مردمی ریخته شد که رأی به رئیس‌جمهوری انقلابی و دلسوز داده و از منافقین بیزاری جسته بودند. شهید حمیدرضا بیدهندی اهل روستای وزوان شهرستان شاهین‌شهر و میمه اصفهان است. در ادامه روایت علیرضا بیدهندی برادر شهید حمیدرضا بیدهندی را پیش‌رو دارید.

عاشق کلام امام

ما پنج خواهر و دو برادر هستیم. هر دو برادرم در جبهه حضور داشتند. ما در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده بودیم و پرورش پیدا کردیم. حمیدرضا پنجم دبستان را به‌تازگی به پایان رسانده بود که وارد درگیری‌های انقلابی شد. در همین حال و احوالات فعالیت‌های انقلابی که مدارس تعطیل می‌شد، همراه با برادرم و دوستان از مدرسه بیرون می‌آمدیم و خودمان را به تظاهرات می‌رساندیم. من و برادرم حمیدرضا به دنبال مطالعه کتب امام و رساله ایشان بودیم اما بزرگ‌ترها به ما سفارش می‌کردند که حواستان را جمع کنید نباید رژیم ساواک متوجه بشود. حمیدرضا شب‌ها نیز اعلامیه‌های حضرت امام را به دست عاشقان کلام امام می‌رساند. ۱۹ بهمن به دستور امام و به همراه دوستان و چندی دیگر به پادگان خلیج سلطنت‌آباد رفتند و آنجا را تحت تصرف خویش درآوردند. اسلحه و مهمات را ضبط کردند تا ابزار دشمن این بار در خدمت اسلام درب‌یاید. بعد از پیروزی انقلاب من و برادرم به مسجد حجت محله مجیدیه رفته و فعالیت می‌کردیم.

> مادر می‌گفت: «می‌روی برو اما مراقب خودت باش» اما داداش حرفش این بود که من می‌روم و شهید هم می‌شوم. برادرم در یک خط وصیتنامه‌اش را نوشته بود: «من دوست دارم در جبهه به مردم و اسلام خدمت کنم. اگر دوست دارید من از شما راضی باشم، راه من را ادامه بدهید»

جبهه جنوب و غرب

برادرم حمیدرضا از اولین‌های ورودی سپاه بود و من هم وارد کمیته شدم و تا سال ۶۵ در کمیته بودم. حمیدرضا در سپاه بود و از همان ابتدا یعنی از ۲۲ بهمن ۵۷ در درگیری کردستان و در ادامه در جبهه و تا سال ۶۰ حضور داشت. در این مدت ۱۰ روز هم در خانه نبود؛ یا در غرب بود یا در جنوب. هر زمان عملیاتی در پیش بود خودش را به منطقه می‌رساند و بعد از اتمام عملیات سری به خانه می‌زد و مجدد برمی‌گشت. تا زمان ترور و شهادتش در جبهه و در حال جهاد بود.

صندوق رأی و ترور

برادرم دوم مرداد ۱۳۶۰ در روز رأی‌گیری انتخاب ریاست جمهوری شهید رجایی ترور شد. وقتی به مرخصی آمد مسئولیت حفاظت از صندوق رأی‌گیری فرودگاه مهرآباد را برعهده داشت. بعد از اتمام رأی‌گیری وقتی همراه دوستش آقای میرزایی صندوق رأی را از فرودگاه خارج می‌کنند، ساعت ۱۰ صبح در مسیر، هدف منافقین قرار می‌گیرند و هر دو درحالی که لباس فرم سپاه را بر تن داشتند به شهادت می‌رسند.

خبر شهادت

ما همان روز متوجه شهادت برادرم نشدیم. من هم سر صندوق بودم برای همین بعد از تحویل صندوق به خانه آمدم و خوابیدم. ساعت حدود ۴ صبح بود که یکی از رفقا من را صدا کرد، گفت: «پاشو برویم مأموریت.» گفتم: «الان چه مأموریتی؟» گویا خواسته بودند که من بروم بیمارستان. ساعت ۵ بود که لباس فرم پوشیدیم و در مسیر خبر شهادت را به من دادند و برای دیدن پیکر برادرم به بیمارستان حضرت زهرا(س) یوسف‌آباد رفتیم. منافقین از روز اول که انقلاب شد، می‌خواستند انقلاب را برای خود تمام کنند. مملکت را زیر نظر امریکا و انگلیس می‌خواستند که الحمدلله با بصیرت و درایت امام، پوزه‌شان به خاک مالیده شد.

عاشق جهاد

بعد از مدت‌ها حضور در جبهه در نهایت در تهران ترور و شهید شد. هر باری که به مرخصی می‌آمد از اتفاقاتی که نزدیک بود به شهادتش ختم شود برای ما صحبت می‌کرد و می‌گفت: «قرار بود شهید شوم اما قسمت نشد.» عاشق جبهه بود، اما پدر و مادرمان دلواپس حضور او بودند. مادر می‌گفت: «می‌روی برو اما مراقب خودت باش» اما داداش حرفش این بود که من می‌روم و شهید هم می‌شوم. برادرم در یک خط وصیتنامه‌اش را نوشته بود: «من دوست دارم در جبهه به مردم و اسلام خدمت کنم. اگر دوست دارید من از شما راضی باشم، راه من را ادامه بدهید.»

مرید امام خمینی(ره)

حمیدرضا برادری مهربان بود که اخلاقش با همه ما فرق می‌کرد. شخصیت او در دوران انقلاب شکل گرفت و روحیه بسیجی‌اش زبانزد بود. به معنای واقعی ولایتمدار و مرید امام خمینی(ره) بود. این را در عمل هم به اثبات کرده بود. مزار پاکش در بهشت زهرا(س) قطعه ۲۴، ردیف ۸۷، شماره ۵ زیارتگاه عاشقان طریق شهادت است.

جدول

از راست به چپ

■ ۱- مهاجم پیشین تیم ملی ایتالیا و برترین گلزن تاریخ باشگاه یوونتوس ■ ۲- جعبه حروف سربی- آگاه- قانون مغولی ■ ۳- سازنده زینت‌آلات از طلا- وسیله کشف سلاح کاشتنی- هر مثلثی دارد ■ ۴- از صفات ملکی- نحس- میدان جنگ- همراه پت ■ ۵- صدراعظم آلمان- دارایی ■ ۶- حرف فاصله- شهری در استان خوزستان- کمک کردن ■ ۷- شهری در آلمان- مسابقه با وسایل موتوری- مبتکر سبک کوبیسم ■ ۸- غلاف شمشیر- شهری در چین- سعی ■ ۹- از سلسله‌های پادشاهی در ایران- فرزند مؤنث- کلمه پرسشی ■ ۱۰- خشکی- از مرکبات- هرگز عرب ■ ۱۱- تولید و انتقال برق- کلیپس ■ ۱۲- مخفف هستم- آمدن- صنف و گونه- ظاهر ساختمان ■ ۱۳- بازیکن هم‌تیمی- حسینیه‌ای تاریخ‌ساز در شمیران- جنگ و ستیز ■ ۱۴- اسب زرد- پهلوانان- رهبر استقلال الجزایر ■ ۱۵- معروف‌ترین اثر مارک تواین، نویسنده معروف امریکایی

از بالا به پایین

■ ۱- مکتب فلسفی که بر اساس اصالت وجود، آزادی فرد و پوچی زندگی استوار است ■ ۲- کرمینه حشرات- دستگاه آردکن غلات- قابله ■ ۳- مشغول- عالم اجسام- پیش‌درآمد گنج ■ ۴- اسیر کردن- باران اندک- غیر خدا- مروارید ■ ۵- عدد منفی- نخجیر- نتیجه‌ها ■ ۶- کشور کی‌شی‌نف- قوه رشد و نمو ■ ۷- پوسیده- حلق- مهاجم آرژانتینی بنام یوونتوس ■ ۸- میهن- ثروتمند- نظر انتخاباتی ■ ۹- کالسکه- پایان- شهری در فرانسه ■ ۱۰- لعابدار- نام یک بنای عظیم پنج ضلعی در نزدیکی واشنگتن که مقر وزارت دفاع و ستاد مشترک نیروهای مسلح است ■ ۱۱- شهری در استان کهگیلویه و بویراحمد- بهار- شهر خرما ■ ۱۲- حرف دهن کجی- مرگ و نیستی- زمین آذری- کالا ■ ۱۳- سگ بیمار- جانور استرالیایی- کاسنی ■ ۱۴- نوعی تیر جنگی- کتاب شیخ مرتضی انصاری در توصیف عرفان و تصوف- از ممالک افریقا ■ ۱۵- وزیر کشاورزی در عهد ساسانی

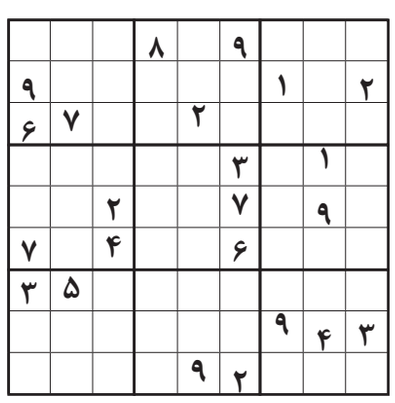

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸		۹			
۹						۱		۲
۶	۷			۲				
					۳		۱	
		۲			۷		۹	
۷		۴			۶			
۳	۵							
						۹	۴	۳
				۹	۲			

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۸۴۳
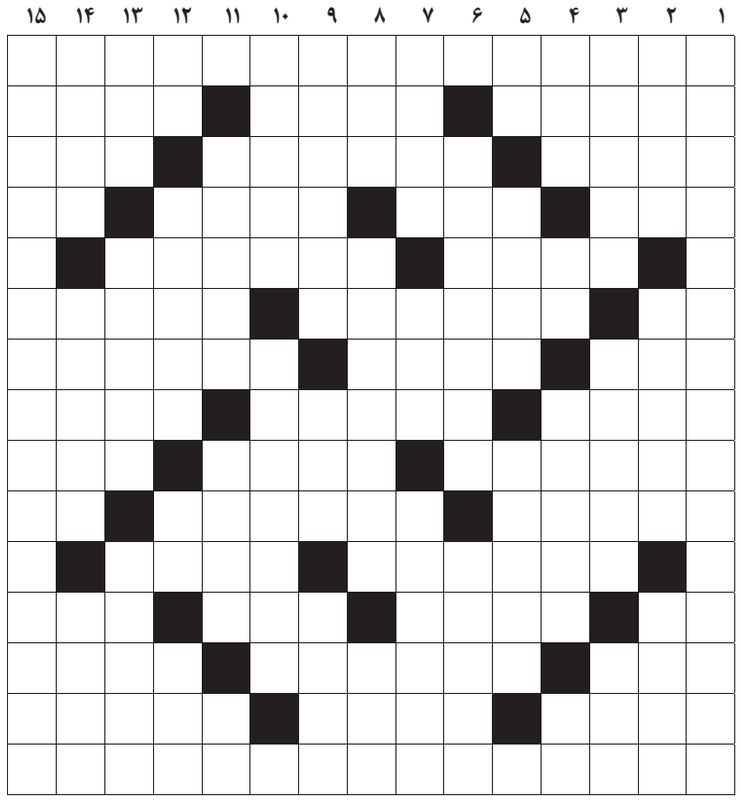
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	د	س	ت	و	پ	ن	چ	ه	ن	ر	م	ک	ر	د	ن
۲	س	پ	ه	ر	ي	■	ه	و	ش	ي	ا	ر	ي	■	ا
۳	ت	ا	■	س	ا	ر	ا	■	ش	ک	ي	■	■	ک	ر
۴	ا	س	م	■	م	ا	ن	ا	■	ت	و	■	م	و	س
۵	■	س	پ	■	ل	ي	چ	ا	ر	■	س	ا	ف	ا	ي
۶	ک	ر	و	ک	ي	■	م	ک	ا	■	■	ب	ل	ي	س
۷	ا	ر	ت	ق	ا	■	چ	ز	■	ي	ح	ه	■	■	ي
۸	س	س	■	ل	پ	ا	د	■	س	ر	ن	گ	■	ا	س
۹	ت	■	ا	م	و	ن	■	ت	ک	■	ت	ا	ل	ي	م
۱۰	و	ر	د	و	ک	■	ي	■	س	ر	ه	م	ي	■	■
۱۱	ي	و	ا	ن	■	چ	ا	ل	و	ت	■	ي	ا	■	ک
۱۲	چ	ا	ک	■	م	و	■	ا	ي	ي	ن	■	ن	ا	و
۱۳	ک	ن	■	گ	ا	ل	ي	■	ش	غ	ا	د	■	س	ر
۱۴	و	■	ک	ا	ر	ا	ب	ي	ن	■	چ	ر	ج	ي	س
۱۵	ف	ر	ا	ن	س	ي	س	ک	و	پ	ي	ز	ا	ر	و